

خاندان صدر*

در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه مخالفت با شیوه حکومت خودکامه تاحدی جنبه آشکار یافت و مخالفین بر اثر نشر افکار آزادی و انگیزشهایی که در تاریخ آمده است بتدریج به فعالیتهای پنهان و آشکار پرداختند. از اواخر دوره ناصرالدینشاه بتدریج بر تعداد انجمنهای آزادیخواهان در تهران و برخی شهرستانها افزوده شد که هدف آنها بیشتر استقرار حکومت قانون و مبارزه علیه خودکامگی بود. تعداد معدودی از آن انجمنها بجز جنبه سابق الذکر بر استفاده از محصولات داخلی، بویژه منسوجات و تقویت کارگاههای تولیدی تأیید داشتند که از آن قبیل میتوان از انجمن تبریز و انجمن اصفهان یاد کرد که اکثر اعضاء آن از طلاب و مجتهدین آزادیخواه بودند و خطابههای نافذ و بلیغ آنان علیه استبداد بین مردم شور و هیجانی برپا کرده بود.

باتوجه به آنچه ذکر شد محمدعلیشاه در آغاز روی کار آمدنش خیال داشت با تمهیداتی صاحبان نطق و قلم را باخود همراه و یالاقبل دعوت به سکوت کند و چون به این کار موفق نشد از در دیگر درآمد و به محدودیت و دستگیری و تهدید آنان پرداخت. در این دوران نشریات و روزنامههای آزادیخواهی در بین افراد باسواد دست بدست میگشت. در انجمن اصفهان از زعما و سران انقلاب مشروطیت و آزادیخواهی میتوان از سید جمال الدین واعظ، میرزا نصرالله بهشتی مشهور به ملک المتکلمین و میرزا محمود صدرالمحدثین فرزند ملاعبدالله خوانساری یاد کرد. ملاعبدالله خوانساری که از روضه خوانهای مشهور اصفهان بود بذکر مصیبت بسیار مقید بود و حتی بهنگام بیماری هم آنرا ترک نمود. او در هفتم محرم ۱۲۹۳ ه. ق (۱۸۷۶ م) وفات یافت و در تکیه حاج محمدجعفر آبادهای (تخت پولاد اصفهان) مدفون گشت. ماده تاریخش را پرتو شاعرو خطاط اصفهانی چنین گفته:

از پی تاریخ او پرتو سرود یا حسین گفت، پس دم در کشید

فرزند او میرزا محمود صدرالمحدثین از وعاظ نامدار بود که در بیان و ذکر مصائب بسیار توانا و صاحب سلیقه بود. او که شخص فاضلی بود در اواخر عمر بخصوص در ماه رمضان در مسجد نو واقع در بازار اصفهان بمنبر میرفت و تعداد کثیری از طبقات مختلف برای شنیدن بیانات بلیغ و شیرین او اجتماع میکردند. آنچنانکه جسته گریخته از اخبار روزنامههای سالهای اول مشروطیت برمی آید میرزا محمود خوانساری در فعالیتهای اجتماعی آزادیخواهانه در اصفهان مشارکت فعال داشت. دکتر مهدی ملک زاده (ج اول ۱۳۲۸) مینویسد: «در حکمت الهی مقامی بلند داشت و در نطق و بیان کم نظیر بود. مردی بود آزادیخواه، پاک فطرت، شیرین گفتار و در میان مردم بحسن اخلاق و نیکوکاری معروف.»

روزنامه «انجمن مقدس ملی اصفهان» شماره ۲۲ رجب ۱۳۲۵ ه.ق از اجتماع مردم علیه بیدادگری خبر میدهد که دکانها بسته شد و مردم در مسجد شاه اجتماع نموده و تلگرافی از زبان عموم نوشته شد که حاجی اعتبار السلطنه رئیس تلگرافخانه گزارشها را به تهران مخابره نمیکند و از ظل السلطان تلگرافی رسید که مردم نمایندگان را برای تلگراف حضوری تعیین کنند و یکی از نمایندگان منتخب مردم اصفهان میرزا محمود صدرالمحدثین بود. او در جهت تشویق صنایع و تولیدات داخلی بخصوص ترجیح استفاده از منسوجات داخلی بجای خارجی خطابه‌های بلیغ ایراد میکرد. در روزنامه جبل‌المتین چاپ کلکته (شماره ۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ه.ق) از تجمع حدود دوهزار نفر علماء و تجار و کسبه اصفهان در باغ حاج محمدحسین کازرونی خبر میدهد که بدعوت او برای تبلیغ منسوجات وطنی و تأسیس کارخانهٔ ریسمان جمع شده بودند و مینویسد: «صدرالمحدثین آقامیرزا محمود از حسن فطرت و علو همت که روح ملت ومهیج مشروطیت بود و سالهاست که آغاز معایب ویرانی ایرانی و تحریض مردم را بوطن پرستی و تمدن نمودند و خطبه غرائی باهالی محفل مقدس افاضه فرمودند در توصیه به امتعه وطن» نمونه خطابه‌های میرزا محمود صدرالمحدثین در روزنامه محلی «انجمن مقدس ملی اصفهان» (شماره ۲۲ سال اول به ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ه.ق) آمده است. خطابه او اول با آیه‌ای از کلام‌الله مجید شروع شده است و بعد این شعر را تذکر کرده:

ز دانش رود کارگیتی بساز ز بسی‌دانشی کار گردد دراز

و بعد از بحث مفصل در اهمیت دانش از سیادت ایران در دورانه‌های گذشته یاد کرده و گوید که: «عزت دیروز از علم بود و عقب افتادگی از جهل». جملات میرزا محمود صدر کوتاه و تردید به فهم مردم و بیشتر در یاری کردن به مستمندان و ایجاد شغل بر اثر استفاده و خرید محصولات داخلی صحبت میداشت. او در تاریخ فرهنگ اصفهان در تأسیس برخی مدارس آن شهر مانند مدرسه علمیه و ایتام (تأسیس حدود ۱۳۲۵ ه.ق) که سرپرستی آن با میرزا آقاخان مصفی (محاسب‌الدوله) مهندس فارغ التحصیل دارالفنون بود، شرکت داشت. میرزا محمود خوانساری صدرالمحدثین اول در ۲۳ رجب ۱۳۳۲ ه.ق (ژوئن ۱۹۱۴ م) درگذشت و در جوار پدر مدفون گشت. ماده تاریخ او را چنین گفته‌اند:

احمد افزای و گو بتاریخش مرد صدرالمحدثین محمود

ماده تاریخهای ملاعبداللہ و میرزا محمود صدر در نو مأخذ (همائی چاپ ۱۳۴۳ و مهدوی چاپ ۱۳۴۸) آمده است. از میرزا محمود خوانساری دو پسر باقی ماند، فرزند بزرگتر میرزا عبدالحسین صدر (صدرالمحدثین) بود که خطیب شیوا و واعظ بی‌مانند عصر خود بود و روزگار کمتر مانند او را دیده است و فرزند کوچکتر خطیب فاضل و نویسنده و وکیل مشهور دادگستری حسن صدر بود که شرحش خواهد آمد.

عبدالحسین صدر (صدرالمحدثین)

سالها پیش نگارنده از صوت دلنشین و سخن شیوا و شور و حال مجالس وعظ

میرزا عبدالحسین صدر، روایاتی از معمرین خانواده خود در اصفهان شنیده بودم و از توانائی و کفایت او سرگذشت‌های اعجاب‌انگیز بیان می‌آوردند که جسته‌گریخته بخاطر سپرده بودم. سالیانی بعد یعنی سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۶ شمسی که در حضور استاد ابوالحسن صبا بفرآگیری گوشه‌های ردیف موسیقی اشتغال داشتم پس از برخورد به گوشه «صدری» که درمایه افشاری آورده بود و آنرا به‌خط نوت نوشته بود با حالت و «تکنیکی» که خود صبا اجرا میکرد باز نام عبدالحسین صدر و روایات شنیده شده از صوت دلنشین او بر من تداعی گشت. چند سالی بعد پس از بازیافت کردن صدای آثار استادان دوره قاجار از «حافظ‌الاصوات» و شنیدن مجلس وعظ و صوت دلنشین بزرگانی چون حاج محسن تاج نیشابوری (تاج‌الواعظین) و صوت استادان سید رحیم اصفهانی خواننده مشهور (استاد تاج اصفهانی و سید حسین طاهرزاده) و تعدادی دیگر (مقاله نگارنده در مجله آینده اردیبهشت ۱۳۶۲) برای تعیین سبک و مختصات آنها جهت مقالات تحقیقی خود که تدریجاً بچاپ میرسید جای خالی صدای عبدالحسین صدر بچشم میخورد. در سال ۱۳۵۷ که در خارج از ایران بودم با مشاهده آنکه برخی جوامع نسبت به کشف و حفظ آثار بزرگان خود (حتی اگر چند ثانیه اثر صوتی مضبوط هم باشد) تاج‌چه‌حد همت و جدیت بخرج میدهند انگیزه‌ای حاصل شد تا ضمن مکاتباتی با حسن صدر نویسنده مشهور و برادر عبدالحسین صدر در باره شرح حال و آثار برادر فقیدش از او جويا شوم و ایشان مطالبی نوشتند که مکمل آن مذاکرات حضوری بعدی با خود ایشان و سایر مطلعین معمر بود که در حد حوصله این مقاله ذکر خواهیم کرد.

عبدالحسین صدر در سال ۱۳۱۳ ه.ق (۱۸۹۵ میلادی) در اصفهان متولد شد و تحصیلات خود را نزد پدر و تعدادی دیگر از فضلاء اصفهان انجام داد. (تاریخ تولد و درگذشت او که در تذکره‌القبور اصفهان چاپ ۱۳۴۸ آمده است صحیح نیست) صدر نوزده ساله بود که پدرش میرزا محمود خوانساری درگذشت. او علوم دینی را نزد برخی از مدرسین مدرسه صدر اصفهان و بویژه حکمت را نزد حاج شیخ محمود مفید بیدآبادی که از بازماندگان مدرسینی چون آخوند ملا محمد کاشی و میرزا جهانگیرخان قشقایی بود و در همان مدرسه تدریس میکرد، فراگرفت. مدرسه صدر از مهمترین مدارس قدیمه اصفهانست که حدود ۱۲۲۵ ه.ق توسط حاج محمدحسین خان صدر اعظم اصفهانی (امین‌الدوله) در بازار گلشن تأسیس شد. عبدالحسین صدر مدتی رانیز درآباد و تهران گذراندید و بتحصیل پرداخت. او در مدرسه گلپهار اصفهان بتدریس فارسی و ادبیات بکار مشغول شد. این مدرسه که در سال ۱۳۳۱ ه.ق بریاست حاج سید سعید طباطبائی نائینی و مدیریت آقا ضیاءالدین جناب تأسیس گردید، اولین مدرسه‌ایست که طبق برنامه جدید آزمون وزارت معارف بکار پرداخت و علوم جدید آزمون مانند فیزیک و شیمی و غیره را تدریس میکردند. وسائل ورزش سوئدی و بهداری و کتابخانه برای آن تهیه گردید و چاپخانه (چاپ سنگی) نیز در مدرسه دائر شد که کتابهای تحصیلی و مورد استفاده را خود بچاپ میرساندند. (گلپهار، جزوه چاپ سنگی ۱۳۳۶ ه.ق) عبدالحسین صدر با اشتیاقی زائدالوصف از کتابخانه مجهز مدرسه استفاده میکرد و با استفاده از

امکانات مدرسه بفرارگرفتن زبان فرانسه نیز پرداخته بود. بجز کتابهای علمی از طریق ترجمه فارسی آثار نویسندگان مشهور اروپا با فکر و آثار برخی از آنان آشنائی یافت. از قول حاج سید سعید طباطبائی که خود یکی از بانیان فرهنگ اصفهان بود نقل میکند که یکروز از عبدالحسین صدر سؤال کرده بود، این تعداد کثیر کتاب که همه هفته امانت میگیرد چطور مطالعه میکند، صدر گفته بود تمام اوقاتم را بخواندن آنها اختصاص میدهم. حاج سید سعید طباطبائی (رئیس مدرسه) بطور آزمایشی بخشهایی از کتاب بینوایان رمان اجتماعی ویکتور هوگو (بنام تیره بختان، ترجمه یوسف اعتصامی ۱۳۵۳ ه.ش) را از عبدالحسین صدر سؤال کرده بود و طلبه جوان مطالب کتاب را از حافظه بازگو کرده بود.

صدر از نظر بلاغت، شیوائی و حسن ترکیب و رسائی بیان دارای استعدادی عجیب بود و صدائی گرم و حنجره داودی داشت، او صوت و سیمای خوش و فضل و بزرگواری را دارا بود. صدر اولین منبرهای خود را از مسجد نو (واقع در بازار اصفهان)، همانجائی که پدرش بمنبر میرفت شروع کرد و بر اثر شایستگی و سخنرانی بزودی شهرت حاصل کرد و در اکثر مساجد اصفهان مانند مسجد سید و مدرسه سلطانی بمنبر رفت و جلسات چند هزار نفری را سخنپردازی میکرد. مطالبی که میگفت اکثراً جدید بود. گاه اشعاری از شعرای مشهور مانند، مولوی، عطار، حافظ، وحشی باقعی، عمان سامانی، حکیم صفا و تعدادی دیگر با صوت خوش و لحن دلپذیر خود میخواند که بر رونق مجلس او میافزود. برای نمونه چند نمونه از عبارات او را که در مجالس مختلف گفته و شاهدان عینی یادداشت یا برای نگارنده روایت کرده اند ذکر میکنم. «فنای هر شیئی در تجزیه ذرات آن است. چون روح از ذرات ترکیب نشده و وجود جسمانی ندارد، تجزیه نشده و فانی نگردد. از مولویست:

روح دارد بی بدن بس کاروبار مرغ باشد در قفس بس بیقرار»
در مجلس دیگر ضمن مطالب گفته است:

جزءها را رویها سوی کسل است بلبلان را عشق با روی گلست

مولوی

انوار ظاهری نمونه‌ای هستند از شمس حقیقت الهی، سپس شرحی گفته است مبنی بر تأثیر پرتو خورشید در گیاه و نباتات و استحاله و تبدیل آن به ذغال و اینکه ذغال را پس از سالها تجربه در پیل الکتریسته قرار داده و به آدوبه مخصوصه مطوم سازند قوه برق بظهور رسد که متأثر از همان اشعه اولیه خورشید است که به گیاه تأییده است: سالها باید که تاپک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن بعد ادامه میدهد: در بدن انسان که عالم صغیرش خوانند یعنی نمونه است از عالم کبیر، همین قانون طبیعی حکم فرماست. اغذیه ظلمانی در معده به خون تبدیل شده و در ریه تصفیه شده، مایه قوت اعصاب شده، نور باصره را تشکیل میدهد و این انوار از خوراک ظلمانی بود:

از مولویست:

تا تو تاریك و ملول و تیره‌ای دانکه با دیو لعین همشیره‌ای

جای دیگر خوانده است:

روح را توحید الله‌خوشر است غیر ظاهر دست و پای دیگر است

و باز:

بحر علمی در نمی پنهان شده در سه گر تن عالمی پنهان شده

ابیات فوق را که از جاهای مختلف مثنوی مولوی است در فواصل کلام خود جداگانه خوانده است. عبدالحسین صدر در شمه‌ای از افکار او که باخط خود نوشته و ارائه داده‌ایم هم‌چنین نوشته است: «يك نظر اجمالی بمرصه کائنات نشان میدهد که بقاء این اساس بی‌سقف و ستون منوط بیک مدبر و ناظم مهمی است که بسوسيله عوامل فعاله عالم را بحرکت آورد و در اثر نظم و ترتیب صحیحی که عدل اشاره به‌اوست کارخانه عالم را می‌گرداند. از این مقدمه معلوم شد که گذاردن هر چیز را بجای خود که شأن عدل است و عدل مولود روح است، مایه بقاء اساس وجود هر موجود خواهد بود (بقول حکیم بزرگ اجتماعی بزرگترین موجودات زنده هیأت اجماعیه هستند که جماعتی در ظل يك عنوان تشکیل اساس جماعت خود میدهند). اگر هر جماعتی بخواهد باقی باشد و روز بروز کمالات خفیه‌اش از قوه بفعل آید باید بکوشد اساس اجتماعش روی بنای عدل باشد و اگر بخواهد مزاج هیئت اجماعیه‌اش معتدل باشد باید تحصیل روح اجتماعی کند که عدل مولود روح است. روح اجتماعی در هیچ قومی طلوع نکند مگر آنکه نفوس آنها خلع لباس ضدیت و غیریت کند و دریک موضوع بتمام معنی شرکت و اتحاد کند. بنابه‌قواعد علمی روح در هیچ موجودی ظهور نکند مگر آنکه اجزاء مرکب آن شیء صورت وحدت پیدا کند. یعنی چند چیز مختلفه الهویه، متحده الحقیقه، از قید تغایر و تضاد خلاص شده، حقیقت آنها بیکدیگر پیوسته چنان متصل شوند که هر کس ببیند بگوید يك چیز واحد است.» الخ

صدر در گفتار متین بود کلماتش واضح، شیوا، خوش‌آهنگ و وافی به مقصود بود و گاه با شور و حرارت سخن میگفت. سال گذشته یکی از دوستان عکسی بمن ارائه داد که حدود سالهای ۱۱-۱۳۵۹ شمسی از مجالس وعظ عبدالحسین صدر در مسجد حکیم اصفهان برداشته بود. با آنکه تمام صحن بزرگ مسجد حکیم را دربر ندارد، ولی حدود هزار نفر مستمع پیرامون منبر صدر در عکس مشاهده میشوند و صدر که روی منبر ایستاده است با حنجره توانا و صوت طبیعی جمعیت عظیم را زیر پوشش صوتی خود قرار میداده است. لازم بذکر است که رساندن صدا بطور طبیعی بدون وجود میکروفن و تقویت کننده (امپلی‌فایر) که در آلمان در ایران معمول نبود، حکایت از رسائی صدا و توانائی استثنائی صدر دارد. عنوان «صدرالمحدثین» که در اصل به‌پدر عبدالحسین صدر خطاب میشد پس از درگذشت او و شهرت فرزند به عبدالحسین صدر اطلاق شد. از حاج شیخ محمود مفید استاد مشهور حکمت در حوزه علمیه اصفهان نقل

میکنند که میگفت: صدر مطالبی که از من فرامیگیرد بعد میشنوم که بهتر از خود من روی منبر شرح و توصیف میکند و با شرح و مثالهایی موارد را میگوید که خود من که معلم او هستم به آن رسائی و بلاغت نمیتوانم اظهار کنم. صدر در فرصتهای مناسب چند بیت از اشعار زیبای شعرای مشهور را در گوشه‌های مختلف دستگاههای ایرانی میخواند. صدای او گرم، پردامنه و رسا و دارای حسن ترکیب از نظر آهنگ کلام و خورده تحریرهای مناسب بود. گاه حتی قبل از بیان مطالب اشعاری روی منبر بالحنی دلنشین میخواند و جمعیت را جذب میکرد. خطبه‌های او در ابتدای روزه اکثر دارای جملات کوتاه و آهنگین و دارای صفت ترصیع بود و کلمات مسجع در خطبه زیاد بکار میبرد. گرمی صدا و ادای الحان شیوا بهنگام خواندن شعر بطوری که استنباط میشود خارج از شیوه سنتی اصفهان نبوده است که در رشته آواز بهترین نمونه آن خواننده مشهور سید رحیم اصفهانی را میتوان ذکر کرد. مطابق سنجش‌های آزمایشگاهی نگارنده حدود راحت صدای سید رحیم از نظر تحریرها از ۲۶۱۶ تا ۳۹۲ هرتز بوده است. حدود یکسال قبل از درگذشت جلال تاج اصفهانی خواننده مشهور یعنی در تابستان سال ۱۳۵۹ شمسی ضمن جویائی از خاطرات و دقائق هنری ایشان، خواستم در مورد عبدالصحبین صدر مشاهدات و خاطراتش را برایم نقل کند. تاج از قریحه و صدای او بسیار تمجید کرد و گفت: «درمواقع مناسب روی منبرگاه از مولوی و سایر شعرا اشعاری در گوشه‌های مناسب دستگاههای آوازی سنتی با استادی و لحن مناسب میخواند. در مجالس خصوصی و عطا از تحریرهای آوازی بیشتر استفاده میکرد تا روی منبر. گوشه خسرو و شیرین (درمایه ابوعطا) را با مهارت و دلنشینی خاصی ادا میکرد که شنونده صاحب ذوق مدهوش میشد. آن قطعه‌ای که صبا نوت کرده و در ردیف خود آورده و بیاد او «صدری» نام نهاده در ردیف سنتی آواز «نحوی» نام داشت. صبا برای تاج نقل کرده بود که برای دیدن صدر بخانه دوست او که عقیقی نام داشت رفته بود. و دید شیخی شوریده حال در حال قدم زدن درباغ این شعر حکیم صفای اصفهانی را با صدائی گرم و تحریر دلنشین میخواند:

دل بردی از من بیغما ای ترک غارتگر من
 دیدی چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من الخ
 صبا میگفت صوت او در من اثر نهاد و گریه کردم و او هم اشک ریخت، از آهنگام همدیگر را شناختم و با او مصاحب شدم و بیاد او آن قطعه را نوت کرده «صدری» نام نهادم و در ردیف یک فود آوردم. این بود گفته تاج در مورد صدر - المحدثین. اشعار قطعه صدری (سابق الذکر) از حکیم صفای اصفهانی را در سال ۱۳۵۸ شمسی روزنامه توفیق (سال هفتم شماره ۲۵) چاپ کرده و آنرا تحت عنوان «اشعار ذیل آهنگ مخصوص دارد که هزار عاشق دلخسته در جستجوی آن هستند» آورده است. در بین گوشه‌های آوازهای ایرانی، صدر گوشه خسرو شیرین ابوعطا را با حال عجیب و لحن مؤثری میخواند که شایسته است اجمالی راجع به آن ذکر کنیم. اشعار این قطعه بر وزن «ترانه» است که همان وزن اشعار خسرو شیرین نظامی است و شاید نام آن گوشه

راهم بهمان مناسبت خسرو شیرین نهاده‌اند. وزن اشعار آن که صدر هم بر همان وزن میخواند: مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل است که بحر هزج مسدس مقصور خوانده میشود. آهائیکه از نظر فنی با اجرای اینگونه قطعات بادید علمی آشنائی دارند میدانند که خسرو شیرین از درجه هفتم (زیر تنبک) گام شور شروع میشود و پس از فراز و نشیب‌هایی در انتهای مصرع که معادل قالب عروضی مفاعیل است، خواننده باید از درجه اول گام شور بلافاصله، فاصله خیزان پنجم درست (ذوالخمس) را بر درجه پنجم همان گام (که نوت شاهد حجاز است) اجرا کند. خارج نخواندن این فاصله پنجم درست با رعایت نیش‌اوج آن و خورده تحریر مناسب مستلزم مهارت و قریحه است و انگیزندگی خاصی در شنونده حاصل میکند. صدر اکثر مثنویهای مختلف افشاری - ترک را با سایر گوشه‌ها مانند خسرو و شیرین، حجاز، گیری (در مابه ابوعطا) و گوشه گیلکی (دشتی) را بیشتر میخواند. استاد علینقی وزیر ی ذکر میکرد که در شیوه سنتی آواز ایرانی مناجات‌ها را بیشتر در گوشه حجاز و شهناز (شور) میخواندند. هم او فاصله پنجم درست (ذوالخمس) را از نظر ویژگیهای زیبایی‌شناسی موسیقی در تأثیر بر اکثریت دارای بلاغت و معتدل ساده، ملایم و دهقانی و استفهامی ذکر میکرد.

ویژگی صدای صدر آنچنانکه استنباط میشود گذشته از استعداد و حنجره خداداد و آشنائی نسبی به ردیف، عرضه آزادانه صدا، خواندن در حد طبیعی بدون فشار به حنجره، حسن سلیقه در انتخاب شعر و الحان دلنشین بوده است.

لازم بذکر است که استاد علینقی وزیر ی در تعلیم صدا به راحتی و مطبوعیت صوت و عدم انقباض حنجره بهنگام آواز تأکید داشت. و عدم رعایت آن اصول را که منجر به تبدیل شدن صوت به جیغ بود منع مینمود و همواره میگفت «زور و فریاد تزنید، فریاد زدن جزو خواندن محسوب نمیشود، بلکه صدا باید بر راحتی و مطبوعیت خارج شود.» بطوری که بر میآید این تعلیم استادانه همان بود که عبدالحسین صدر به استعداد طبیعی و هوش خداداد دریافته بود و استفاده میکرد.

همانگونه که ذکر شد صدر در مواضع خود همواره وحدت ملی، اتحاد و اتفاق و استفاده از محصولات داخلی و بویژه منسوجات ساخت وطن را توصیه میکرد و در نطق و بیان سری پر شور داشت و در راه طرفداری از آزادی و مبارزه با خودکامگی و استبداد سخنها گفت و سرانجام جان خود را هم بر سر آن نهاد.

امیری فیروز کوهی شاعر مشهور در جزو اساتیدی که از مصاحبت آنان بهره‌ها برده از «صدر اصفهانی واعظ مشهور» نام میبرد (دیوان ۱۳۵۴). ملک‌الشعراء بهار بهنگام تبعید در اصفهان در سال ۱۳۱۲ شمسی در بدو ورود بآن شهر در تابستان همان سال چهل روز در منزل صدر میهمان او بود. چنانکه خود گوید:

در صفاهان شدم بخانه صدر شیخ عبدالحسین عالی قدر

میهمان کرد بنده را چل روز شرمسارم ز لطفهای هنوز

بعد از آنهم غالباً اوقات تنهایی خود را با صدر میگذرانید و از حسن بیان و ذوق سرشار و حنجره لطیف او لذت میبرد. بهار ضمن قصیده‌ای از صدر چنین یاد میکند:

گر که صدر اندر اصفهان نبدی اصفهان نیمه جهان نبدی

گر نبودی زبان گویایش در دهات ادب زبان نبدی

در بقیه قصیده از مجلس او، حنجره لطیف، جمال ستوده و مناعت طبع و شجاعت او یاد کرده است. حاج اسمعیل امیرخیزی که از مبارزان و آزادیخواهان تبریز و یار ستارخان و باقرخان بود نیز شعری در وصف صدر دارد که با این ابیات شروع میشود:

صدرا بزرگوارا ای آنکه چومن صدر بزرگوار ندیدم بروزگار

بیش از دوبار گرچه نشد بخت رهبرم تا ره برم بحضرت صدر بزرگوار

گفتار نغز داری و آواز دلنشین طبع بلند داری ازین عزم استوار

... الخ (ارمغان ۱۳۱۱ ش)

برادر کوچکتر او حسن صدر خطیب و نویسنده فاضل مشهور در نامه مسورخ ۱۳۴۷ ر ۳۱۵ به نگارنده این مقاله درباره تحقیقات آثار صوتی استادان و بزرگان قدیم و نیز در مورد برادرش چنین نوشت: «خدمتی که انجام داده‌اید بیش از آنچه بتوان توصیف و تجلیل و تکریم کرد ارزنده است ولی از لحاظ مرحوم صدر جای کمال تأسف است که هیچ اثری از آن صدای بی‌مانند، صدای گرم و گیرا که واقعاً نظیر آن در موسیقی فارسی یا نبود. یا به‌ندرت دیده شده و آن قدرت سخن آفرین که من و امثال من در پیشگاه عظمت او هیچیم مطلقاً در دست نیست... بهر حال نیست و خیلی مایه تأسف است که نیست. فکر نمی‌کنم شما صدرا المحدثین را دیده باشید، نه قطعاً ندیده‌اید زیرا ۱۳۱۵ خودکشی کرد، در سن ۴۱ سالگی و یک گنجینه بی‌بدیل هوش و فکر و فهم و خلاقیت سخن و نکته آفرینی و صدای دل‌انگیز و روح‌نوازی که همه آنچه در اصفهان و تهران دیده و شنیده‌اید... مقابل او قابل ذکر نیستند زیر خاک رفت.»

صدر بر اثر عناد حسودان و اهل ظاهر بهمان محرومیت‌هایی دچار شد که چند قرن قبل از او فیلسوف متصوف معروف ملاصدرا ی شیرازی دچار گشت و بر اثر مطالب آزادیخواهانه‌ای که روی منبر میگفت تحت تعقیب حکومت وقت قرار گرفت و مدتی زندانی بود و سرانجام به‌بوشهر تبعید گشت و در شیراز خود را در چاه آویخت. بچند روایت شنیدم، دوستانش برای آنکه در مجازات او تخفیف حاصل شود سودای دماغ راباو نسبت دادند.

شاید صدر در سالهای آخر عمر این شعر عبدالواسع جبلی شاعر مشهور قرن ششم را در نظر داشت که میگوید:

آمد نصیب من ز همه مردمان دو چیز از دشمنان خصومت و از دوستان ریا

حسن صدر

حسن صدر حدود سال ۱۳۲۵ هـ. ق در اصفهان تولد یافت. او پسر دیگر میرزا محمود خوانساری و برادر کوچکتر عبدالحسین صدرالمحدثین بود. در هفت سالگی پدرش فوت کرد و همراه برادر به مجالس وعظ میرفت. تحصیلات مقدماتی را در مدرسه آلیانس اصفهان طی کرد و ضمناً بتحصیل علوم دینی هم مشغول شد و منبر هم میرفت. در بیست و دو سالگی بطهران آمد و دوره متوسطه مدرسه نارالفنون را طی کرد. و دوره سه‌ساله دانشکده حقوق را بی‌پایان رسانید. در سال ۱۳۱۲ شمسی بسمت بازپرس عدلیه‌وارد

خدمت دولت شد و در سال ۱۳۱۹ از خدمت دولت کناره گرفت و به‌شغل و کسالت دادگستری مشغول شد. او در سالهای حول ۱۳۳۱ روزنامهٔ قیام ایران را در تهران منتشر کرد. حسن صدر نویسنده‌ای بود توانا و دارای قلمی شیرین و قریحهای نکته‌آفرین با وسعت نظر در مسائل اجتماعی و سیاسی. مردی بود فاضل، خوش بیان و دقیق و در مدافعات دادگستری قوی‌دست و متبحر بود. او از اعضاء مؤثر جبهه ملی و از طرفداران نهضت دکتر محمد مصدق بود. در خرداد ۱۳۳۵ دکتر مصدق از او خواست پاسخ دادخواست دولت انگلیس به دیوان بین‌المللی لاهه را تهیه کند و دکتر مصدق متن حسن صدر را بدون کمترین تغییری مورد تصویب قرار داد و در تقدیرنامه‌ای با نوشت: «کار امروز حضرت‌تعالی مهمترین کاریست که در مدت عمر فرموده‌اید و از جنابعالی یادگاری در تاریخ ایران خواهد ماند.» و بمنظور حق‌شناسی خود او را در معیت دکتر شایگان و پارسا (از وزارت امور خارجه) مأمور بردن لایحه به لاهه کرد و او لایحهٔ جوابیهٔ دولت ایران را که خود نوشته بود به رئیس دیوان بین‌المللی لاهه تسلیم کرد.

لازم بذکر است که در نوبت بعد خرداد ۱۳۳۱ هیأتی بریاست دکتر مصدق به لاهه رفتند که با توافق پرفسور رولن بلژیکی وکیل دولت ایران بدفاع از لایحه ایران پرداختند و دیوان بِنفع ایران رأی خود را صادر کرد. صدر مدتی نیز در فرانسه با ادامه تحصیل پرداخت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دکتر مصدق او را برای دفاع از خویش در دیوان کشور انتخاب کرد. حسن صدر در دهه اول مرداد ۱۳۶۴ درگذشت. کتابهای چاپ شدهٔ او به نقل از یادبود نویسندگان (ایرج افشار، مجله آینده، آذرمدی ۱۳۶۴) عبارتست از: حقوق زن در اسلام و اروپا (پایان نامه تحصیلی او در دانشکده حقوق)، علی مرد نامتناهی، الجزائر و مردان مجاهد، ویتنام جدید، دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی، تعدادی از مقالات سیاسی و اجتماعی او نیز در مجموعه‌ای تحت عنوان استعمار جدید و دست‌چینی از مقالات حسن صدر بچاپ رسید.

مراجع

- ۱- آینده، مجله، سال نهم شماره ۲. اردیبهشت ۱۳۶۲ ص ۱۳۷ و همان مجله سال یازدهم شماره ۱۵-۹، آذر-دی ۱۳۶۴ ص ۷۳۶.
- ۲- امیر خیزی، محمد اسمعیل، مجله ارمغان، سال سیزدهم، شماره ۲. اردیبهشت ۱۳۱۱.
- ۳- امیری فیروزکوهی، دیوان اشعار، مقدمه، جلد اول تهران ۱۳۴۵.
- ۴- انجمن مقدس ملی اصفهان، روزنامه، سال اول شماره ۳۵، ۲۲ رجب ۱۳۲۵ ه. ق و همان روزنامه سال اول شماره ۲۲، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ه. ق.
- ۵- بهار، محمدتقی ملک‌الشعراء، دیوان اشعار ج ۱، تهران ۱۳۳۵، ج ۲، تهران ۱۳۳۶.
- ۶- توفیق، روزنامه، سال هشتم، ش ۲۵، ۸ اسفند ۱۳۵۸.
- ۷- حبل‌المتین، روزنامه، ۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ه. ق کلکته، همان روزنامه ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ه. ق.
- ۸- گلبهار، مدرسه، تاریخ معارف اصفهان، ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۶ ه. ق. چاپ سنگی.
- ۹- ملک‌زاده، دکتر مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج اول تهران ۱۳۲۷.
- ۱۰- مهدوی، سید صلح‌الدین، تذکره القبور، اصفهان ۱۳۴۸.
- ۱۱- همانی، جلال، مقدمه دیوان سه شاعر اصفهان (عتقا، سها و طرب)، تهران ۱۳۴۳.